

یکی از شخصیت‌های برجسته حوزه عرفان اسلامی که نسبتاً ناشناس مانده، عزیزبن محمد نسفی، از صوفیان ارجمند و پرکار سده هفتم هجری است که نقش مهم او در معرفی و تشریح تفکرات عرفا و حکیمان صوفی مشرب مخصوصاً محی‌الدین ابن عربی (د. ۶۳۸ ق) به زبان فارسی به حق بازشناخته نشده است. متأسفانه جز اطلاعاتی کلی چیز دندان‌گیری از سوابق خانوادگی، نیاکان و سوابق عمر نسفی، به ویژه از دوران جوانی او، در دست نیست جز آنکه می‌دانیم در یکی از واپسین سالهای نامعلوم سده ششم یا نخستین سالهای سده هفتم در شهر نسف (یا نخشب)، ماوراءالنهر، چشم به جهان گشود، در جوانی به بخارا رفت و تا ۶۷۱ ق. آنجا ماند، در این سال که یکی از مخرب‌ترین تجاوزات مغول تحت فرمان اباخان آغاز گردید از بخارا بیرون شد و یک چند در خراسان و مدتی در اصفهان به سر برد، سرانجام به شیراز مهاجرت کرد و در ابرقوه رحل اقامت افکند و همانجا بدرود حیات گفت. سال وفات نسفی را مختلف نوشته‌اند که بعضی مسلماً باطل و برخی درخور اعتماد صد درصد نیست به هر حال، از سنواتی که نسفی در بعضی از آثارش ذکر کرده و بنا به قرائن دیگر، سال درگذشت نسفی باید بین سالهای ۶۸۰ و ۶۹۹ ق. رخ داده باشد.

عصر نسفی - نسفی در یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخ ایران و ماوراءالنهر می‌زیست. او نظاره‌گر بزرگ‌ترین فجایع و مصیبت‌هایی بود که بر سر مردم این مرز و بوم رفته است. به طوری که نوشته‌اند نسفی همه کسانش را در فتنه‌های پیاپی مغول از دست داد و به

همین دلیل از بخارا راهی خراسان گردید (صفا، ۱۳۲۴/۳). او به سبب اوضاع نابسامان ماوراءالنهر و خراسان که مجالی برای تعلیم و تصنیف نمی‌گذاشت، بیشتر کتابهای خود را در خلال اقامتهای کوتاه و بلند خود در کرمان، شیراز، اصفهان و سرانجام در ابرقوه نوشت. حادثه جالب در زندگی نسفی که به نوعی با مسأله سال فوت او و تألیف یکی از مهم‌ترین کتابهایش ارتباط پیدا می‌کند، روایاتی است که در ابرقوه برایش اتفاق افتاده است. آن زمان که سرگرم تألیف کشف الحقایق خود بود، شبی از شهبای جمادی الاول ۶۸۰ رسول الله را در عالم خواب دید، حضرت از او خواست که باقی مانده فصلهای این کتاب را تا ۷۰۰ سال از هجرت نگذرد، نویسد (کشف الحقایق، صص ۳-۴). نسفی تا آن زمان فقط هفت فصل از ده فصل موردنظر خود را تألیف کرده بود. با توجه به اینکه همه نسخه‌های خطی موجود کشف الحقایق فقط هفت فصل دارند، معلوم می‌شود که نسفی پس از ۶۸۰ و پیش از ۷۰۰ هجری درگذشته است.

علل گمنام ماندن نسفی - علت نامعلوم بودن رویدادهای زندگی نسفی و گمنامی وی، افزون بر پریشانی و بی‌ثباتی سیاسی - اجتماعی دوران زندگی او، روحیه وارستگی، گوشه‌گیری، احتراز از شهرت‌طلبی، نام‌آوری و گریز وی از مراکز قدرت و دربارهای حکمرانان زمان بوده است. به همین سبب و نیز به سبب ماهیت آموزشی کتابهایش، نسفی مطلب چندانی از سوابق خانوادگی و زندگی خصوصی خود در این آثار نیاورده است. همین قدر از نوشته‌هایش برمی‌آید که از ارادتمندان صوفی معروف سعدالدین حمویته صاحب مصباح فی التصوف و شاگرد سرشناس نجم‌الدین کبری، بوده است. نسفی حتی نامی هم از مرشد و شیخ مستقیم خود نمی‌برد و فقط در چند جا از آثارش به ذکر «شیخ ما» از او اکتفا می‌کند. عهدی که نسفی در آن می‌زیست، همچون «زمانه خونریز» و «ایام فتنه‌انگیز» خواجه شیراز، پرخطر و خلل بود و مزاج تبه شده دهر

«فکر حکیمی و رای برهمنی» را می‌طلبید! پس عجیبی نیست که عزیز نسفی ترجیح می‌داده در خلل ذکری و در حاشیه به سر برد. احتمالاً به سبب همین اوضاع متلاطم و هراس‌انگیز بود که وی در اظهارنظرات شخصی خود اکراه داشته است. هم از خوف زورمداران بی‌مروت و هم به ملاحظه علمای ظاهری که مبادا به کفر متهمش کنند بسیار دست به عصا راه می‌رفته است. نسفی این نگرانی خود را در جایی از کتاب مقصد اقصای خود (ص ۲۷۷) صریحاً ابراز کرده است: «اکنون من از خود چیزی نمی‌گویم تا مرا به کفر نسبت نکنند. من نقل می‌کنم و می‌گویم: اهل وحدت این چنین می‌گویند و اهل تصوف آن چنان می‌گویند...».

شگردی که نسفی برای محفوظ ماندن از این خطرات به کار می‌گرفت این است که در آثارش تقریباً همه گفتنیها را از زبان این گروه و آن گروه می‌گوید نه مستقیماً از جانب خود. رسم نسفی این است که غالباً هر مبحثی را با عبارت «اهل شریعت می‌گویند» یا «اهل حکمت می‌گویند»، یا «اهل وحدت می‌گویند» آغاز می‌کند. گاه به جای «اهل شریعت»، عبارت «اهل تقلید» و به جای «اهل حکمت»، «اهل دلیل قطعی و برهان یقینی» به کار می‌برد. پاره‌ای از مباحث را هم با جمله «اهل مذهب حلول» یا «اهل تناسخ می‌گویند» شروع می‌کند. بنابراین، نسفی عقاید مختلف را بیان می‌کند بدون آنکه نشان دهد پیرو کدام نحله و دسته است. درواقع، او می‌گذارد هر طایفه حرف خود را بزند بی‌آنکه در رد یا تأیید آن سخنی بگوید، گرچه از جای جای آثارش برمی‌آید که بیشتر به جماعتی گرایش دارد که آنان را «اهل وحدت» می‌خواند. این جماعت، به نظر وی، کسانی هستند که حتی همه جا با «اهل تصوف» یکی نیستند. این طور می‌نماید که مقصود او از اهل تصوف، گروه خاصی از عرفای صوفی مشرب باشند که ابن عربی مقتدای آنان است.

مذهب‌شناسی تطبیقی - البته انگیزه نسفی در اتخاذ شیوه‌ای ملاحظه کارانه، در بیان آراء مختلف فقط بیم از اعتراض این مقام یا آن مقام و تکفیر علمای شریعتمدار

رتال جامع علوم انسانی

مجدالدین کیوانی

عزیز نسفی و آثار او

معلوم نمی‌شود که او شیعی است یا نه. ذکر احترام‌آمیز نام علی بن ابی‌طالب و استناد به سخنان حکمت‌آمیز و عارفانه وی اختصاص به نسفی ندارد. بسیاری از کسانی هم که در سنی بودن آنها تردیدی نیست از امیرالمؤمنین با نیکی و احترام یاد کرده‌اند. در مبحث «بیان اهل شیعه» نسفی فقط به بیان اعتقادات بنیادین این فرقه، یعنی نبوت حضرت رسول، معصومیت امامان که جانشینان رسول خدایند، فرقه‌های شیعی: کیسانیه، اسماعیلیه و اثنی‌عشریه و شمار و نام ائمه هر یک، و غیبت «مهدی که زنده است و در غاری پنهان است» (کشف الحقایق، ص ۸۲) بسنده می‌کند اما کلمه‌ای در حقانیت یا باطل بودن آنان به میان نمی‌آورد. آنچه که نسفی در مقدمه (کشف الحقایق، ص ۱۱) از قول حضرت رسول می‌گوید که: «... و امت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه شوند و جمله در آتش باشند الا یک فرقه»، هیچ اظهار نظری نمی‌کند که این فرقه رستگار کدام یک از این هفتاد و سه ملت است. شاید فرض این احتمال پربنی‌جا نباشد که چون شاگردان نسفی احتمالاً متعلق به فرق مختلف بوده‌اند، یا وی در همسایگی علماء مذاهب مختلف تدریس می‌کرده، مصلحت نمی‌دیده که در معرفی فرقه‌ها موضع خاصی اتخاذ کند. پس راه درست این بوده که سعی کند در پاسخ مریدان که خواهان شنیدن حقیقت بی‌زیادت و نقصان بودند، آنچه را که به عقیده وی «حقیقت» است در وراء عقاید این فرقه‌ها کشف کند، چون به نظر نسفی حقیقت می‌تواند به نامهای متعدد خوانده شود: «ای درویش! اگر یک چیز را به صد اعتبار نام بخوانند، درحقیقت آن یک چیز به این صد نام هیچ کثرت پیدا نیاید» (انسان الکامل، ص ۲۲۵). اینکه نسفی برای کشف حقیقت یاد شده و رسانیدن آن به مریدان، به حوزه‌های فکری گروه‌های مختلف وارد می‌شود و همه را روشن، دقیق و استادانه شرح می‌دهد هم حکایت از گستردگی دائره دانش و درجه خبرگی نسفی دارد هم بیانگر سعه صدر، وسعت منظر و دیدگاه همه‌نگرانه اوست.

اثار نسفی - عزیز نسفی را مصنفات نسبتاً زیادی

نمود؛ او اصولاً می‌خواست معتقدات همه گروه‌های فکری را که در جهان اسلام آن روز مطرح بودند، بی‌طرفانه و به دور از جهت‌گیری وصف کند. گرچه نسفی نخستین کسی نیست که چنین شیوه مقایسه‌ای را انتخاب کرده، ولی به احتمال زیاد اولین فردی است که عقاید مختلف را برکنار از تعصبات شخصی و گرایشهای اعتقادی خود بیان داشته است. موید سخن ما گفته خود نسفی است که می‌نویسد گروهی از درویشان از او خواستار رسالاتی شدند و پیشنهاد کردند که در این رسالات «...سخن هر طایفه که گفته شود و تقریر کرده آید می‌باید که بی‌تعصب و بی‌تقیه و بی‌زیادت و نقصان باشد» (کشف الحقایق، ص ۱) نسفی در زبده الحقایق (ص ۴۱) مضمونی مشابه دارد درویشان: «... درخواست کردند که می‌باید سخن هر طایفه‌ای که نقل کنی، بی‌میل و تعصب نقل کنی و از خود ترجیح سخن هیچ یک نکنی چنانکه [هر یک] گفته‌اند نقل کنی».

درحقیقت، کارهای نسفی را می‌توان مشابه یا از جمله نخستین فعالیت‌هایی به شمار آورد که امروزه به مقایسه ادیان یا دین‌شناسی تطبیقی معروف شده است. نسفی در واقع اندیشه‌های هستی‌شناختی و هستی‌شناختی مذاهب مختلف را با هم مقایسه کرده است. اما، اگرچه گرایش مسلط در آثار نسفی عرضه آراء حکیمان و صوفیان و گروه‌های دیگر به طرز بی‌طرفانه است - همان طور که اشاره شد - تمایل بیشتر او به تعبیری صوفیانه از اسلام است، منتها تعبیر صوفیانه‌ای که ماهیتاً وحدت وجودی است.

مذهب نسفی - رعایت بی‌طرفی از سوئی و ملاحظه کاری و مصلحت‌اندیشی از سوئی دیگر، موجب شده که حتی مذهب نسفی در پرده ابهام بماند. گرچه وجود بعضی قرائن افرادی را در این گمان انداخته که نسفی را شیعی بدانند، اما حقیقت آن است که در این مورد نمی‌توان سخنی به قطع و یقین اظهار داشت. آنجا که وی از «بیان اهل شیعه» سخن می‌گوید، لحن وی به قدری بی‌طرفانه و به اصطلاح «توصیفی» است که ابدأ

پرتال جامع علوم انسانی



است که اکثر آنها به چاپ رسیده است. پیش از معرفی آنها به بیان مهم ترین ارزش این آثار می پردازیم. بزرگ ترین امتیاز مصنفات نسفی شاید ارزش آموزشی آنهاست که دارای چند مؤلفه است:

الف. سادگی زبان و بیان، ویژگی شایان توجه نسفی وضوح در بیان و پرهیز از تصنع و ابهام در نگارش است. با اینکه او هم میراث پر اقبال دو قرن نثر مزین و مصنوع بود و هم در دورانی می زیست که متکلف نویسی رواج داشت، نسفی راه ساده نویسی را پیش گرفت. در هیچ جای آثارش به نظر نمی رسد که ذره ای تلاش برای کاربرد «صنعت» و آراسته نویسی شده باشد. هر جا هم که ندرتاً عبارتی به چشم یخورد که اثری از ادبیانه نویسی در آن احساس شود، مسلماً به عمد نبوده و به طور طبیعی بر قلم نسفی جاری شده است. اصولاً بنای نسفی ساده نویسی بوده است، زیرا پیوسته مخاطبان کم دانش ولی حقیقت جوی خود را در نظر داشته است. او باز در مقدمه کشف الحقایق (ص ۱) به توصیه «دوستان یکدل و درویشان کامل» اشاره می کند که می خواهند «... سخن مفهوم و روشن باشد نه... به اشارت و رموز بود که اگر از اشارت و رمز ما را چیزی مفهوم آندی هم از الفاظ انبیاء و اولیا فهم کردیمی». آثار نسفی از کلمات و ترکیبات مغلق عربی پیراسته است. چنانچه اینجا و آنجا در رسالات نسفی عبارتی یا کلمه ای ظاهراً مهجور به نظر آید (که بسیار نادر است) چنان کلمه یا عبارتی حتماً اصطلاحی خاص بوده که نسفی ناگزیر از استعمال آن بوده، یا اصلاً در عصر وی جزو کلمات و عبارات نا آشنا نبوده است. از صنایع بدیعی، شگردهای بلاغی، هنرنمائیهای ادیبانه و خودنمائیهای فاضل مآبانه در نوشته های نسفی مطلقاً خبری نیست. تکرار برخی از اجزاء ساختاری جمله یا کلمات نزدیک به هم که قاعدتاً مغایر با ملاکهای علم بلاغت است امر کمیابی نیست. بخشهایی از نوع عبارات زیر در نوشته های نسفی زیاد به چشم می خورد:

«بدان ای درویش که عقل است که عقل است که عقل است و سبب علم تو عقل است و عقل است که می کائیل است زیرا که سبب رزق تو عقل است و عقل است که اسرافیل است زیرا که عقل است که به یک نفخه از غرور و خیال فرو میراند و به

یک نفخه دیگر ترا به معانی و حقایق زنده می گرداند و عقل است که عزرائیل است زیرا که قابض ارواح است از جهت آنکه هر وقت که چیزی را چنانکه آن چیز است دانستی جان آن چیز را قبض کردی» (کشف الحقایق، ص ۶۲).

آنچه گفته شد نباید این توهم را در خواننده ایجاد کند که نثر نسفی خالی از جذابیت و لطف است. برعکس، همان سادگی نثر، همدلی با خواننده و صداقت در بیان مطالب جاذبه خاصی به نوشته های وی بخشیده است به علاوه، نثر نسفی ساده است ولی سست نیست. بیان موضوعات دیرباف فلسفی و عرفانی به شیوه ای بی پیرایه و قابل فهم حکایت از احاطه وی بر زبان فارسی است. این را نیز باید اضافه کنیم که مصنفات نسفی می تواند از منابع ارزشمند برای تحقیقات زبان شناختی و سبک شناختی زبان و ادب فارسی به شمار آید. نمونه هایی از صیغه های کهن افعال، حروف اضافه، جمله سازی و تحول معنایی پاره ای از کلمات را می توان در آنها یافت.

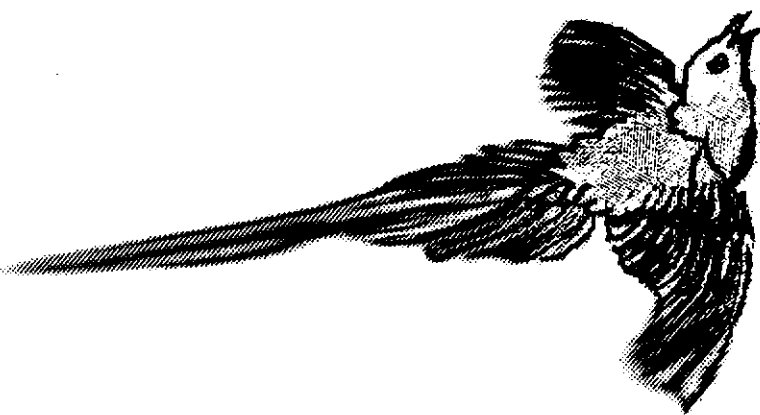
ب. شیوه معلمی. نسفی همه جا در آثارش در مقام معلمی ظاهر می شود که هدفش تعلیم علومی به گروهی طلبه و خواستار حقیقت است. او مخاطبانش را نیک می شناسد و با پایه علمی و درک آنان آشناست پس در صدد شگفت زده کردن و برانگیختن حس اعجاب آنان نیست، زیرا آنها کسانی نیستند (و نسفی هم اخلاقاً کسی نیست) که بخواهد عمق و وسعت دانش خود را به رخ آنان بکشد. این است که، به جای «جلوه گری ادبی»، از هر روش ساده ای که به نظرش می رسد برای حصول مقصود خود بهره می گیرد. از تکرار موضوعی واحد در جاهای مختلف (حتی به فواصل نزدیک) یا بازگفتن آن به عباراتی متفاوت ابائی ندارد. در پایان غالب گفتارهای او این عبارت را می خوانیم: «چنین می دانم که تمام فهم نکردی، روشن تر از این بگویم»، و آن گاه مطلب پیشین را به بیانی دیگر تکرار می کند. البته این قبیل تکرارها غیر از تکرار موضوعات کلی است که در آثار مختلف نسفی به چشم می خورد. توضیح آنکه پاره ای از مباحث هستی شناختی، معرفت شناختی و اعتقادی اسلامی در رسالات نسفی تکرار شده است، و سببش ظاهراً این بوده که مخاطبان

آن رسالات یا نوع تقاضای مریدانش عوض شده بودند، ولی مطالب کمابیش همان مطالب قبلی بوده است.

به هر حال، نسفی هیچ گاه فراموش نمی کند که معلم است و کار معلم تفهیم علم است. ضمناً نباید از یاد ببریم که مقدار قابل ملاحظه ای از موضوعات تدریس نسفی از پیچیده ترین و دشوار یاب ترین موضوعات نظری روزگار او بوده که نه تعلیم آن کار هر کس بوده نه درک آن. پس اگر فهم نوشته های وی در بعضی جاها مشکل به نظر آید، اشکال نه در بیان و زبان نسفی که در نفس مطالب است. اگر سخنان نسفی در شرح آراء وحدت وجودیها با شرح همین آرا در نوشته های امثال ابن عربی و سعدالدین حمویته مقایسه شود، حد مهارت بالای نسفی در تشریح این قبیل نظرات آن هم به فارسی، روشن تر می شود.

ج. فروتنی و شکسته نفسی. عزیز نسفی عارفی بسیار متواضع، خاکی و بی ادعاست که با شاگردانش همراهی و همراهی دارد و سعی می کند تا با برقراری ارتباطی صمیمی با آنها شرایط آموزشی مناسبی بیافریند. وی بیشتر مباحث خود را با عبارت «ای درویش!» یا «یا عزیز!» آغاز می کند و با این کار می کوشد تا مانعی را که معمولاً حشمت استادی می تواند در دل طلبه ایجاد کند و احتمالاً از یادگیری طبیعی و راحت جلوگیری کند، از میان بردارد. در تواضع و خردانگاری نسفی همین بس که هیچ گاه نکوشید مسند و خانقاهی از آن خود برکنند و خود را در مقام شیخ یا پیشوایی صاحب «برو و بیانی» بر جماعتی تحمیل کند. اینک به معرفی اجمالی تألیفات عزیز نسفی می پردازیم. ذکر فصول و ابواب کتابهای وی بدان لحاظ است که خواننده از نوع موضوعات علمی مورد علاقه نسفی و دیدگاههای وی اطلاعی اجمالی پیدا کند.

۱. کشف الحقایق، احتمالاً در ۶۸۰ ق. تألیف شده و در شکل موجود هفت فصل دارد. به ماجرای تألیف این کتاب در متن همین مقاله اشاره شد. مباحث هفت فصل یا هفت اصل این کتاب عبارتند از: «در بیان وجود»، «در بیان انسان»، «در بیان سلوک»، «در بیان توحید»، «در بیان معاد»، «در بیان دنیا و آخرت» و... «در بیان آسمان و زمین و... قیامت و حج...». این کتاب توسط احمد مهدوی دامغانی ویرایش و همراه با تعلیقات و



فهرستهایی چند در حدود ۳۰۰ صفحه به سال ۱۳۴۴ ش. منتشر، و در ۱۳۵۹ ش. تجدید چاپ شد.

۲. مقصد اقصی، رساله‌ای مختصر در یک مقدمه نسبتاً طولانی و ابوابی در «معرفت ذات خدا»، «در بیان صفات خدا»، «در افعال خدا»، «در معرفت افعال بر قول اهل حکمت»، «در معرفت نبوت و ولایت»، «در بیان اعتقاد اهل تقلید و اهل استدلال و اهل کشف»، «در معرفت انسان» و... از آنجا که نسفی در مقدمه کشف الحقایق ذکری از مقصد اقصی کرده، احتمالاً این کتاب را پیش از ۶۸۰ ق. (سال تألیف کشف الحقایق) نوشته است. این رساله یکی از نخستین آثار صوفیه است که به زبانی اروپائی (لاتین) ترجمه شده به علاوه، در ۱۸۶۷ م. ترجمه شرح گونه‌ای از آن توسط ای. پامر صورت گرفت. از شمار نسخ خطی مقصد اقصی که در ایران، ترکیه، پاکستان، هندوستان و چین موجود است برمی آید که این کتاب در میان مسلمانان این سرزمینها از شهرت فراوانی برخوردار بوده است. این رساله به ضمیمه اشعه المعات جامی و چند رساله دیگر از جمله زبده الحقایق خود نسفی، به کوشش حامد ربانی (و به توسط کتابخانه حامدی) در ۱۳۵۲ ش. در تهران منتشر شد.

۳. انسان الکامل، مجموعه‌ای است شامل یک مقدمه و بیست و دو رساله که به نظر می‌رسد طی زمانی دراز، از ۶۶۰ ق. به بعد، تدریجاً تألیف شده است. به گفته خود نسفی در مقدمه این کتاب وی ده رساله از این رسالات را برای مبتدیان و ده رساله را برای پیشرفتگان تصنیف کرده است. بیشتر مباحث کتاب هستی‌شناختی از نظر اهل شریعت، اهل حکمت و اهل وحدت است. این رسالات را ماژیران موله فرانسوی در ۱۹۶۲ م. به شیوه‌ای بسیار محققانه ویرایش کرد و همراه با یادداشتها و توضیحات فراوان، فهرست اصطلاحات و مندرجات (به توسط بخش ایران‌شناسی انجمن ایران و فرانسه) منتشر کرد.

۴. منازل السائرین، مشتمل بر ۱۱ رساله که جالب‌ترین آنها، نخستین رساله در باب ولایت است. بقیه رسالات در موضوعات هستی‌شناختی از قبیل مبدأ و معاد، وجود حقیقی و وجود خیالی و رسالاتی در باب اعتقادات اهل تناسخ، اهل وحدت و اهل معرفت است.

این کتاب محتملاً پیش از ۶۸۰ ق. در اصفهان نوشته شده، زیرا ذکری از آن در مقصد اقصی که پیش از تاریخ مذکور تصنیف شده، رفته است. منازل السائرین را موله ویرایش، و ضمیمه انسان الکامل در ۱۹۶۲ م. منتشر کرد.

۵. زبده الحقایق، اثری کوتاه شامل یک مقدمه و دو بخش عمده: در معرفت عالم کبیر و در معرفت عالم صغیر طبق آراء متشرعین، حکیمان و اهل وحدت. این رساله یک بار ضمیمه اشعه المعات جامی، سوانح غزالی و چند رساله دیگر به چاپ رسید (نگاه کنید به مقصد اقصی، بالاتر) و یک بار نیز به کوشش حق‌وردی ناصری، توسط کتابخانه طهوری (در ۷۸ صفحه) در ۱۳۶۳ ش. نشر یافت. به گفته نسفی در مقدمه زبده الحقایق، این رساله خلاصه گونه‌ای است از رساله مبدأ و معاد او.

۶. کتاب تنزیل، در بیست اصل، ظاهراً یکی از نخستین آثار نسفی است، زیرا خود می‌گوید شش فصل اول این اثر را در نصف و چهار فصل بعدی را در بخارا نوشت؛ این تاریخ باید پیش از قتل عام اباقاخان مغول در ۶۶۹ ق. باشد که نسفی هنوز در بخارا اقامت داشته است. مندرجات کتاب تنزیل در واقع نماینده آثار بعدی نسفی است. مفصل‌ترین بخش کتاب، فصل اول آن با عنوان «در معرفت خدا»، معرف آراء هستی‌شناختی نسفی است. فصول بعدی در معرفت عالم، ملائک، انسان ادامه می‌یابد. فصل پنجم که یکی از جالب‌ترین فصلهاست به بیان تفاوت‌های میان انبیاء و اولیاء توجه دارد. نیمه دوم کتاب عمدتاً پیرامون بُعد عملی تصوف نوشته شده است. این اثر ظاهراً تاکنون به چاپ نرسیده^۱، و نسخه‌هایی از آن در کتابخانه ولی‌الدین استانبول محفوظ است.

۷. بیان تنزیل، رساله‌ای در ۱۰ فصل و از لحاظ محتوا مشابه کتاب تنزیل. بخش بسیار خواندنی این اثر فصل اول آن «در معرفت خدا» و فصلهای هفتم و هشتم در معرفت کلام‌الله و کتاب‌الله است. نظر به اینکه نسفی به خواش درویشی چند که خواهان کتابی مفصل‌تر از کتاب تنزیل و کوتاه‌تر از کشف الحقایق بودند، بیان تنزیل را تصنیف کرد، پس پیداست که این کتاب پس از ۶۸۰ ق. (سال تألیف کشف الحقایق) نوشته شده است.

تا آنجا که نگارنده خبر دارد، این رساله هنوز به چاپ نرسیده و نسخی از آن در کتابخانه ولی‌الدین استانبول و کتابخانه آستان قدس موجود است.

۸. مبدأ و معاد، رساله‌ای است در پنج فصل درباره مبدأ و معاد که حدود ۶۷۹ ق. در شیراز تألیف شده است. نسفی در مقدمه زبده الحقایق خود می‌نویسد که چون رساله مبدأ و معاد طولانی شده بود آن را تلخیص کرده، زبده الحقایق نام نهاده است. فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان خبر از وجود چند نسخه خطی از این کتاب در شبه‌قاره هند می‌دهد.

۹. کشف الصراط، با اینکه در مقدمه این کتاب، نام مؤلف «عزیزبن محمد نسفی صوفی» ذکر شده ماژیران موله نسبت به انتساب آن به نسفی سخت تردید کرده است. یکی از دلایل او این است که نام کشف الصراط را نسفی در هیچ یک از آثار دیگرش نیاورده است در صورتی که ما معمولاً به نام بعضی از رسالات وی در رسالات دیگرش برمی‌خوریم. به هر حال، محتوای این کتاب با مندرجات دیگر آثار نسفی مشابهت‌های زیادی دارد و لذا اگر هم کشف صراط به قلم عزیز نسفی نباشد احتمالاً به توسط کسی تصنیف شده که با اندیشه‌ها و آثار وی آشنائی کامل داشته است. چنین شخصی می‌تواند یکی از مریدان وی بوده باشد. از کشف الصراط دست‌نوشته‌ای در کتابخانه ولی‌الدین استانبول موجود است.

در تهیه این مقاله، افزون بر همه آثار نسفی از دو کتاب زیر بهره‌گرفتم
صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ ش.
منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان

Ridgeon hLoyd, Aziz Nasafi, G. B. Curzon Press, 1998.

پانویس:

۱. دکتر مهدوی دامغانی در پیش‌گفتار خود بر چاپ کشف الحقایق (ص ۳۰) می‌نویسد «کتاب التنزیل یا بیان التنزیل... یک بار در مصر به طبع رسیده است». کتاب تنزیل و بیان تنزیل محققاً دو اثر جداگانه‌اند. نگارنده تصویر هر یک را دیده است. لذا روشن نیست کدام یک از این دو در مصر به چاپ رسیده است.

